

# آموزش و پرورشی که فکر کردن یاد ندهد

## نقد دکتر مشایخی بر نحوه تدریس در مدارس کشور

گزارشگر: امین زاهدی مطلق

این گفت‌وگو سه مبحث مهم را دنبال می‌کند که هر یک به اندازه دیگری در زندگی و تفکر ما، به‌عنوان افرادی که در آموزش و تربیت نسل جوان کشور دخالت داریم، مؤثر است. این سه مبحث عبارت‌اند از: «تفکر نظام‌دار» یا سیستمی، «آموزش و پرورش و مدیریت آموزش» و «نظام آموزشی کشور». در این گفت‌وگو، ما نظرات دکتر علینقی مشایخی را در خصوص مباحث مذکور جویا شده‌ایم. دکتر مشایخی نامی بسیار آشنا چه برای صنعت و چه برای مدیریت کشور در سطح کلان است. ایشان تحصیل کرده دانشگاه صنعتی شریف، فارغ‌التحصیل دوره دکترا از دانشگاه ام‌آی‌تی آمریکا و بنیان‌گذار دانشکده اقتصاد دانشگاه شریف است. ایشان همچنین ترویج‌دهنده «تفکر سیستمی» در ایران محسوب می‌شود.

«تفکر سیستمی» یعنی چه؟ نیاز نظام آموزشی کشور و سایر نهادهای تأثیرگذار به این نوع تفکر چه اندازه است؟ نظام آموزشی ما به کدام سمت می‌رود و این مسیر چه میوه‌ای به بار می‌آورد؟ پاسخ به این سؤالات را در گفت‌وگو با دکتر مشایخی می‌بایید.



طی زمان تغییر می‌کند و دو سؤال اساسی در ذهن به‌وجود می‌آورد: اول، چرایی و چگونگی این تغییر و تحول‌ها و دوم اینکه چطور باید کنترل شوند.

چنین سؤال‌هایی همواره با بشر همراه بوده‌اند و او سعی کرده است به آن‌ها پاسخ دهد؛ فرض کنید، هنگامی که موشکی را پرتاب می‌کنند، می‌خواهند مسیرش از جایی که باید به آن برسد، منحرف نشود. یا هنگامی که نیروگاه برقی را طراحی می‌کنند، علاقه‌مندند که دچار تغییرات فرکانس یا افت ولتاژ نشود. همه این‌ها تغییر «در طول زمان» است و انسان‌ها در همه سطوح با آن‌ها مواجه‌اند. از ابتدای قرن بیستم که روش‌های کمی هم در کنار روش‌های کیفی توسعه پیدا کردند، عده‌ای از متفکران برای اینکه تغییرات مزبور را بهتر درک کنند، به این اندیشیدند که به جامع‌نگری بپردازند. چون اتفاقاتی که در دنیا

**رشد معلم** آقای دکتر مشایخی ضمن تشکر از حضورتان در این گفت‌وگو، برای شروع بفرمایید فلسفه وجودی تفکر سیستمی چیست؟ آیا در پاسخ به یک نیاز جدید در دنیای امروز به‌وجود آمده است یا برای پیشبرد بهتر مسائل قبلی از آن استفاده می‌شود؟

مسائلی که در تفکر سیستمی مطرح هستند، از خیلی وقت پیش برای بشر مطرح بوده‌اند. در واقع، دنیا در حال تغییر و تحول است و بشر هم در پی این بوده است که این تغییرات را درک و سپس در جهت مناسبی آن‌ها را کنترل کند. تغییرات مذکور می‌توانند ظهور و اوج گرفتن یک قدرت سیاسی یا افول آن، تغییرات جمعیتی، شیوع بیماری و افزایش مرگ و میر، بهبود وضع بهداشت یا مانند این‌ها باشند. در همه این مسائل، دنیای اطراف انسان





**ما به دنبال عوامل کنش و واکنش در تحول به عنوان ریشه آن تحول هستیم، نه یک جزء خاص. این طرز فکر که روابط علت و معلولی متقابل بین اجزای یک سیستم تحولات را ایجاد می‌کنند تفکری است که از برون فکنی علل پدیده‌ها جلوگیری می‌کند**

**رشد معلم** آیا این فلسفه خاص در نگرش به دنیا، شامل چیزی فراتر از صرف «پویا» نگاه کردن به پدیده‌ها و در واقع در نظر گرفتن آن‌ها به عنوان پدیده‌ای است که «در طول زمان رخ می‌دهد»؟

بله؛ به جز پویا نگاه کردن و جامع نگاه کردن به معنی کلی نگر، توجه به نوع متغیرهایی که در دنیا وجود دارند و تشخیص و تمیز دادن آن‌ها نیز مطرح و بسیار مهم است؛ به خصوص «اعتباربخشی» یا در اصطلاح علمی آن «validation» که در واقع به ما می‌گوید چقدر می‌توانیم از درستی مدل خود و میزان انطباق آن با پدیده واقعی در دنیا مطمئن باشیم، چقدر مدل ما بر واقعیت بیرونی منطبق است، نه اینکه صرفاً یک چیز نسبی برای راه انداختن کارمان و باز کردن راه باشد و به زبانی دیگر، تا چه حد باید از درستی مدل خود رضایت داشته باشیم.

پویا دیدن سیستم تنها یک بخش از این فلسفه در نگرش به دنیاست. همچنین، درک این موضوع که اتفاقات و پدیده‌هایی که در دنیا شاهد آن‌ها هستیم، فقط ناشی از تأثیر یک جزء خاص یا یک عامل بیرونی بر سیستم نیست و اینکه باید بدانیم در واقع تعامل مجموعه‌ای از اجزا که یک سیستم را تشکیل می‌دهند آن پدیده را به وجود می‌آورد. ما به دنبال عوامل کنش و واکنش در تحول به عنوان ریشه آن تحول هستیم، نه یک جزء خاص. این طرز فکر که روابط علت و معلولی متقابل بین اجزای یک سیستم تحولات را ایجاد می‌کنند تفکری است که از برون فکنی علل پدیده‌ها جلوگیری می‌کند. این تفکر اصطلاحاً «system as cause» یا «سیستم، به مثابه علت» نامیده می‌شود. در صورتی که در نگاه‌های دیگر بیشتر به دنبال جزئی بیرونی به عنوان علت پدیده هستند نه یک ساختار.

**رشد معلم** جناب مشایخی! جامعه هدف شما کیست؟ انتظار داشتید چه کسانی یا چه نهادهایی از این تفکر بیشتر استقبال کنند و مخاطب اصلی شما باشند؟ مدیران، نهادهای سیاسی، صنایع یا شاید عامه مردم؟

ببینید، همه انسان‌ها در سطوح مختلف به این شیوه تفکر نیاز دارند، چون همه انسان‌ها با مسائل و تحولات دنیای پیرامون مواجه‌اند و نسبت به آن‌ها حساسیت دارند. کسی که کشوری یا سازمانی را اداره می‌کند، برای رسیدگی به تحولات آن، به این طرز تفکر نیاز دارد، یا کسی که خانواده‌اش را اداره می‌کند، برای تغییر و تحولات خاص خودش به آن نیاز دارد. ما فکر می‌کنیم همه افراد اگر با این شیوه آشنا شوند و آن را بفهمند، بهتر می‌توانند پدیده‌های اطرافشان را کنترل و مدیریت کنند. هر چقدر حوزه اثر گذاری

می‌افتند، در اثر تعامل و کنش و واکنش‌های اجزای مختلفی حاصل می‌شوند، و برای فهمیدن آن‌ها باید همین اندرکنش‌ها و مجموعه‌هایی را درک کرد که آن‌ها را تولید می‌کنند. این موضوع توجه محققان در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی را به خود جلب کرد تا اینکه در اواسط دهه ۱۹۵۰م یک گروه فکری در «دانشگاه ام. آی. تی» تشکیل شد. آن‌ها روشی ابداع کردند برای آنکه «دینامیک» یا «پویایی» پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی را درک کنند و بهتر بفهمند. این مفهوم «System Dynamics» یا «پویایی‌های سیستم» نامیده شد که منظور از آن پویایی‌های سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی است.

فرد شاخص و بنیان‌گذار این گروه و مبدع این طرز تفکر در علم فردی بود به نام پروفیسور جی فارستر<sup>۱</sup> که خودش از رشته مهندسی برق آمده بود. در رشته برق هم بحث کنترل سازوکارهای مهندسی مطرح بوده؛ اینکه نوسانات سیستم به چه صورت است و چطور می‌توان آن سیستم را پایدار کرد و چطور می‌توان این کنترل را فهمید و روی سیستم‌های مهندسی اعمال کرد. فارستر فردی فوق‌العاده با استعداد بود و سعی کرد با اصلاح و تغییر اصول مهندسی به بررسی و فهم مسائل در حوزه اقتصادی و اجتماعی بپردازد. در واقع روش نظام‌های پویا (سیستم‌های دینامیک) را تدوین کرد. این کار هم نوعی پایه‌های فلسفی داشت و هم روش‌ها و ابزارهایی برای مشخص کردن و نیز عملیاتی کردن نگرش همه‌جانبه و کلی به سیستم ارائه کرد. در نتیجه این طرز تفکر به مبحثی تبدیل شد که امروزه در دانشگاه تدریس می‌شود. در واقع موضوع مورد بحث در تفکر سیستمی خیلی تازه نیست و روش‌های بررسی و پاسخگویی به آن از اواسط قرن بیستم ایجاد شده‌اند.

**رشد معلم** «ابزار» جدیدی که تفکر سیستمی به همراه خود آورد، چیست؟

در اینجا دو موضوع پیش رو داریم: یکی فلسفه و شیوه نگاه کردن به دنیا و رویکرد ما برای فهمیدن آن، و دیگری ابزارهایی که این رویکرد را عملیاتی می‌کنند؛ ابزارهایی چون نمودارهای علت و معلولی، نمودارهای جریان و متغیرهای حالت و نرخ، زبان رایانه برای مدل‌سازی از پدیده‌ها، روش‌های تجزیه و تحلیل مدل‌ها و تحلیل حساسیت در مدل‌ها، که در واقع برای عملیاتی کردن و کمی کردن پدیده‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما در اینجا، موضوع اول که همان روش نگاه کردن و فکر کردن به دنیاست، اهمیت بیشتری دارد، چه، در نبود این نگرش ممکن است ابزارها بسیار سطحی و بیجا استفاده شوند.





## فکر می‌کنید دلیل این اتفاق چیست؟

به‌نظرم دلیلش مواد و مطالبی است که برای آن ارائه شده و کتابی است که برای آموزش این تفکر تدوین شده است. کتاب «روش تفکر و پژوهش» ساختاری منسجم و قوی ندارد؛ البته من مدت‌ها پیش آن را دیدم. **رشد معلم** آقای دکتر، گاه که با جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، معلمان اخلاق و افراد مذهبی درباره تفکر سیستمی صحبت می‌کنیم، می‌گویند شیوه‌هایی هم که ما ارائه می‌کنیم، سیستمی و نظام‌دارند. آیا واقعا این‌طور است؟

تفکر سیستمی مؤلفه‌ها و عناصری دارد و این‌گونه نیست که بگوییم کسی در گذشته مبتنی بر این مؤلفه‌ها تصمیم نگرفته و اصطلاحاً «سیستمی» فکر نکرده است. افراد هوشمند و موفق در دنیا بوده‌اند که براساس همین استعداد، این‌طور اندیشیده و تصمیم‌گیری کرده‌اند؛ مثل آدم‌های دوراندیش یا کسانی که در طول زمان فکر می‌کنند و فقط به زمان حال توجه ندارند. ممکن است این افراد به آن معنی تفکر سیستمی نیاموخته باشند، اما اگر از آن‌ها پرسید، می‌گویند که دارند در طول زمان به قضایا می‌اندیشند و زندگی می‌کنند. همچنین، کسانی که برای هدفی باید با صبر کردن، چیزهایی را در طول زمان جمع‌آوری و انباشته کنند، اما در همین حال آن را در طول «زمان» جاری کرده‌اند. یعنی انسان‌های هوشمند و دوراندیش هم داریم، اما همه انسان‌ها که این‌طور نیستند! حتی کسانی که در رشته‌های جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی فعالیت کرده‌اند، در نظریه‌هایشان از مؤلفه‌های تفکر سیستمی استفاده کرده‌اند. اما نکته اینجاست که اولاً ممکن است کار آن‌ها همه مؤلفه‌های تفکر سیستمی را شامل نشود که در نتیجه، جامعیت و کل‌نگری را به مفهومی که در تفکر سیستمی، به معنای مورد نظر ما، از آن صحبت می‌شود، نخواهد داشت. دوم اینکه افراد استثنایی برحسب استعداد و تجربه خاص خودشان در آن زمینه این‌طور عمل کرده‌اند. سخن اصلی ما این است که چه کنیم تا بیشتر افراد این‌گونه بیندیشند و بر این اساس عمل کنند. مثلاً در جلسه‌ای که یک روز در دفتر مجلات رشد و با سردبیران داشتیم، خانم **طاقدیس** (نویسنده) داستانی را خواندند که در آن، غوره بزرگ می‌شد، ترش می‌شد، تبدیل به انگور می‌شد و در آخر تبدیل به کشمش می‌شد. این مثالی از داستانی است که در آن «تفکر در طول زمان» به معنی «پویا بودن قضیه» به‌چهار آموزش داده می‌شود، اما صحبتی از سازوکار این مجموعه رویدادها نمی‌کند. در حالی که می‌توان آن را عمیق‌تر بیان کرد: چه اندرکنش‌هایی میان چه اعضایی وجود دارد که غوره رشد می‌کند، ترش می‌شود و بعد از انگور

شدن شیرین می‌شود و... فهم این موضوع ممکن است بسیار پیچیده باشد و نیاز باشد به سراغ نظریه‌های گیاه‌شناسی و کشاورزی و مطالعه عمیق آن‌ها برویم.

**رشد معلم** با توجه به صحبتی که در جلسه با سردبیران مجلات رشد داشتید و آنجا گفتید دانش‌آموزانی از دبیرستان‌ها وارد دانشگاه‌ها می‌شوند که فقط خوب تست زدن را یاد گرفته‌اند، در واقع شما به آموزش و پرورش و ضعیف بودن تفکر سیستمی در آن نقد دارید. آیا شما و مجموعه همراهمان تاکنون برای ارائه پیشنهاد در این زمینه به سراغ آموزش و پرورش رفته‌اید یا آن‌ها به دنبال شما آمده‌اند؟ این تعامل تا امروز چطور بوده است؟

در زمان دولت قبل، با آقای نوید ادهم، دبیر شورای عالی آموزش و پرورش، ارتباط برقرار کردیم. به دانشگاه فرهنگیان نیز پیشنهاد دادیم که می‌توانند این موضوعات را در برنامه درسی خود بگنجانند تا معلمانی که به آنجا می‌آیند، کم‌کم با این مطالب و شیوه آموزش آن آشنا شوند و این شبکه میان آن‌ها ایجاد شود. پیشنهادمان را به‌صورت مکتوب برایشان فرستادیم و گفتیم ما از طرف دانشگاه شریف کمکشان کنیم تا مرکز پشتیبانی تفکر سیستمی در دانشگاه راه‌اندازی شود. سپس استادان دانشگاه فرهنگیان را در زمینه تفکر سیستمی آموزش دهیم تا خود آن‌ها در کلاس‌هایشان مطلب را به دانشجویانی که بعداً می‌خواهند معلم شوند، آموزش دهند. اما به علت مسائلی این کار صورت نگرفت. مثلاً در یک بازه شش‌ماهه چند بار معاونتی که ما با آن در دانشگاه فرهنگیان در ارتباط بودیم، عوض شد. در زمان دولت فعلی هم در حال ادامه این تعامل هستیم و معرفی‌هایی انجام داده‌ایم اما هنوز عملاً نتیجه خاصی به دست نیامده است. گویا فعلاً خیلی درگیر مسائل روزمره هستند و یا کار در حال طی مراحل اداری‌اش است و یا به هر حال روی میزی باقی مانده! اگر در سطح مدیران رده بالای آموزش و پرورش، در صدی از وقت و منابع را مشخصاً به تغییر «ساختار» آموزش و پرورش تخصیص دهند، می‌توان امیدوار بود که کار جدی در این زمینه صورت گیرد. در حال حاضر، شاگردانی که از دبیرستان‌ها به دانشگاه‌ها می‌آیند و طبق استانداردهای دبیرستان‌ها هم از سطح بالایی برخوردارند، خیلی کم بلدند درباره خودشان و پدیده‌های اطرافشان فکر کنند. مثلاً همین امروز سر کلاس، گروهی از دانشجویان می‌گفتند ما داریم روی تغییرات کشت گندم کار می‌کنیم و دو عامل روی کشت گندم تأثیر دارد. یکی زمین زیر کشت و دیگری انگیزه کشاورزان. من می‌پرسم: خب چطور انگیزه کشاورزان موجب رشد گندم می‌شود؟ فرض



**اگر در آموزش و پرورش به محصل‌ها به‌جای آموزش شیوه‌های تست‌زنی و حفظ کردن مطالبی که شاید بعداً بسیاری از آن‌ها به کارشان نیاید و فراموششان شود، راه‌های درست فکر کردن را یاد بدهیم، نسلی را پرورش خواهیم داد که در آینده بهتر می‌تواند با مسائل دنیای اطرافش مواجه شود و بهتر فکر کند**



در حال حاضر  
شاگردانی که  
از دبیرستان‌ها  
به دانشگاه‌ها  
می‌آیند و طبق  
استانداردهای  
دبیرستان‌ها هم  
از سطح بالایی  
برخوردارند،  
خیلی کم بلدند  
دربارهٔ خودشان  
و پدیده‌های  
اطرافشان  
فکر کنند

\* بی‌نوشت

1. Jay Forrester

کنید اصلاً انگیزه در کشاورز به قدری زیاد شود که بخواهد از انگیزه منفجر شود! به هر حال اتفاقی باید روی زمین بیفتد تا کشت بهتر انجام شود. چطور می‌خواهید این مسئله را مدل کنید و بگویید که گندم زیاد می‌شود؟ شما نمی‌توانید روی افزایش گندم فکر کنید ولی به چگونگی افزایش آن فکر نکنید؟ یعنی هیچ وقت به آن‌ها یاد نداده‌اند که درست فکر کنند و درست پدیده‌های اطرافشان را بشناسند.

یک بار یکی از همکاران ایمیلی فرستاده بود که یکی از استادان برجستهٔ آمریکایی، به نظر من یکی از اقتصاددان‌هایی که برندهٔ جایزهٔ نوبل شده بود، به برزیل می‌رود تا درس بدهد و با همین پدیده مواجه می‌شود که بچه‌ها نمی‌توانند درست فکر کنند. می‌بیند، بچه‌ها عبارت‌ها و تعاریفی را که به آن‌ها گفته شده‌اند، خیلی خوب یاد گرفته‌اند و حفظ کرده‌اند، اما زمانی که می‌خواهند به دنیای بیرون فکر کنند، نمی‌توانند همین مفاهیم را به دنیای واقع متصل کنند و با آن‌ها تطبیق بدهند. نمی‌توانند از دانسته‌هایشان به صورت عملی استفاده کنند. بچه‌هایی که وارد دانشگاه‌ها می‌شوند، خیلی از پدیده‌ها «دور» هستند و ما هر سال که بچه‌ها را می‌بینیم، وضع بهتر که نمی‌شود هیچ، بدتر هم می‌شود.

**رشد معلم** اگر بخواهیم با نگرش سیستمی به کنکور - به عنوان معیار پذیرش در دانشگاه‌های کشور - نگاه کنیم، چه ضعف‌هایی دارد و پیشنهاد شما برای رفع این مشکل و جایگزینی مناسب چیست؟

ببینید، وقتی شما تست زدن در چند ساعت را ملاک انتخاب قرار می‌دهید، هم پدر و مادرها و هم مدرسه‌ها را به این سمت سوق می‌دهید که با دانش‌آموزان تست‌زدن را تمرین کنند و آن را یاد بدهند. وقتی چنین اتفاقی می‌افتد، مؤسساتی ایجاد می‌شوند که تست‌زدن را آموزش می‌دهند. هنگامی که این مؤسسات پول‌دار می‌شوند، تبلیغ می‌کنند که ما خوب تست‌زدن را یاد می‌دهیم و تعداد زیادی کتاب برای این کار درست می‌کنند. سپس این شیوه یا فرایند روی خود آموزش و پرورش و مدارس می‌گذارد که می‌خواهند در کنکور قبولی داشته باشند، تأثیر می‌گذارد و بر آن‌ها غلبه می‌کند و در نهایت آن‌ها را هم به همین سمت و سو می‌کشند. در واقع این حلقهٔ بسته مانند دور باطلی تکرار می‌شود که تست‌زدن در کانون آن قرار گرفته و سپس شبکهٔ بزرگی برای این کار درست می‌شود که دائم خودش را تقویت و حمایت می‌کند تا همه به دنبال تست‌زدن بروند. می‌شود گفت مؤسسات تست‌زنی از این نظر واقعاً سیستمی فکر و عمل می‌کنند! به این ترتیب، جریان بزرگی شکل می‌گیرد که همهٔ تلاش آن در جهت تست‌زدن و تست‌زدن

است و به این فکر نمی‌کند که تست به انسان کمکی نمی‌کند تا دنیا را بهتر بفهمد و درست فکر کند و به حل مسائل برسد. برای اینکه کسی که فقط بلد است تست خوب بزند و کار دیگری از دستش برنی‌آید، به فرض اینکه تربیتش کنیم، چه فایده‌ای برای جامعه دارد؟ نه می‌تواند با کسی حرف بزند، نه می‌تواند برای کسی چیزی بنویسد، نه می‌تواند با عده‌ای زندگی کند. فقط می‌تواند مؤلف کتاب‌های تست باشد! یعنی این آدم توسعه‌یافته نیست و انسانی یک‌بعدی است. ما باید آدم‌هایی تربیت کنیم که توسعه‌یافته، چندبعدی و هوشمند باشند؛ کسانی که یادگیرنده و یاددهنده‌اند و می‌توانند ارتباط برقرار کنند. استعدادهايمان را باید به چنین افرادی تبدیل کنیم.

شما دانشجویان برق دانشگاه شریف را در نظر بگیرید. آن‌ها تا قبل از کنکور کاملاً فرظینه‌اند. معمولاً هم مدرسه‌های خوب می‌روند و خیلی زیاد درس می‌خوانند و تست می‌زنند تا وارد دانشگاه شوند. زمانی هم که به دانشگاه می‌آیند فقط با خودشان در ارتباطند و باز هم فقط درس می‌خوانند تا معدل‌هایشان خوب شود و بتوانند در دانشگاه‌های خارج پذیرش خوب بگیرند. در نتیجه با جامعه و دنیای بیرون و مردم تعاملی ندارند یا تعامل کمی دارند. این‌ها بعدها افرادی می‌شوند که کار کردن در جامعه برایشان سخت است. یکی از ویژگی‌های همین فارغ‌التحصیلان شریف که بیرونی‌ها دائماً به ما می‌گویند، این است که آن‌ها نمی‌توانند خوب ارتباط برقرار کنند. نمی‌توانند با بقیه به خوبی تعامل داشته باشند. خب این یک اشکال است. چرا آن‌ها این‌طورند؟ چرا این‌گونه بار می‌آیند؟

اگر روند درس خواندن و کنکور دادن و این دانشجویان، بار زیادی که درس‌ها روی آن‌ها می‌گذارد، و علاقه‌ای را که به معدل بالا دارند در نظر بگیریم، در نهایت به این می‌رسیم که فرد با استعدادی را گرفته‌ایم، اما او را طوری آموزش نداده‌ایم که به فرد اثر گذاری در جامعه تبدیل شود. بیایید به افراد تأثیر گذار در جامعه نگاه کنیم. این‌ها از کجا می‌آیند؟ لزوماً از دانشگاه‌های خیلی خوب نمی‌آیند؛ با اینکه افراد خیلی خوب و مستعد ما وارد دانشگاه‌های خوب می‌شوند. از سال‌ها قبل همین‌طور بوده است. درست است که از فارغ‌التحصیلان دانشگاه شریف یا دانشگاه تهران هم در جامعه و شکل‌گیری روند جامعه و تصمیم‌سازی‌های جامعه تأثیر گذار بوده‌اند، ولی متناسب با استعدادی که بین هم سن و سالانشان داشته‌اند، نبوده است. چرا این‌طور است؟ به این خاطر که این افراد به خوبی توسعه نیافته‌اند. مطالبی را در دبستان و دبیرستان می‌آموزند تا کنکور و بعد هم چیزهایی را در دانشگاه یاد می‌گیرند تا از آنجا هم خارج شوند.